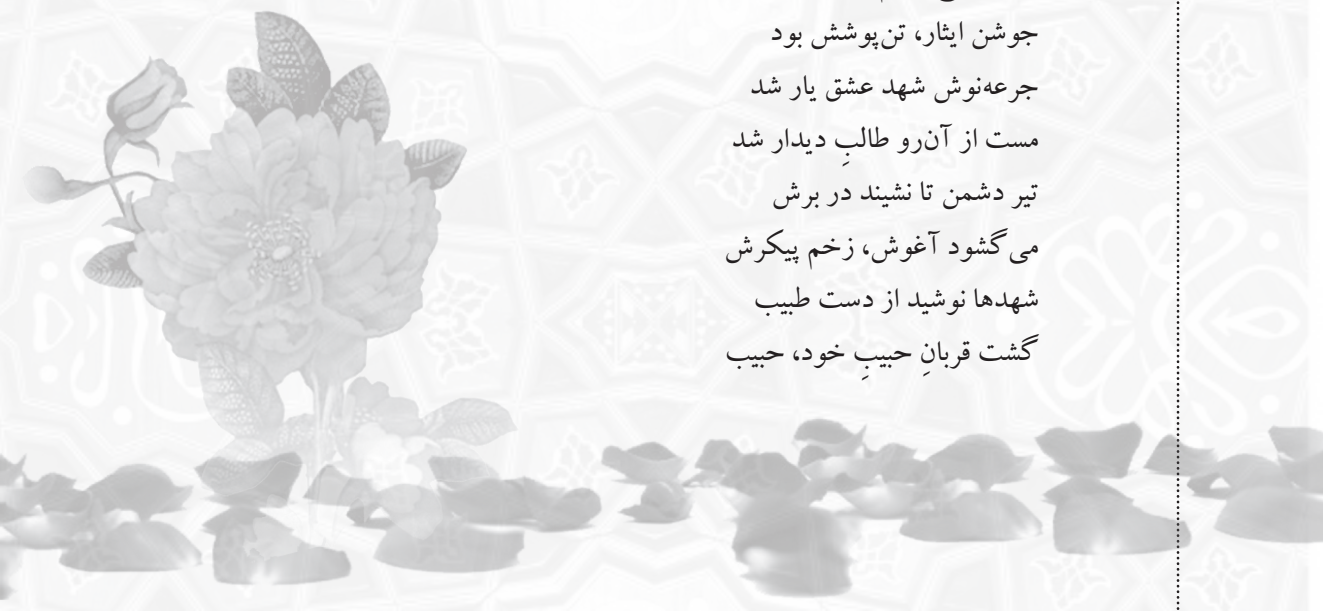


حبيب بن مظاهر

محمود تارى (ياسر)

بود در صحراى ايتار و بلا
 پير جانبازى به دشت كربلا
 همت از آن پير، همت مى گرفت
 مردى از او درس غيرت مى گرفت
 ديده هستى نديده تا به حال
 پيرمردى اين چنين با شور و حال
 شوق جانبازى به گرمى داشت او
 غم ز قلب يار بر مى داشت او
 پير ميدان دار دشت عاشقان
 تير مژگان دارد و قدّ کمان
 تا که در عالم سرافرازي کند
 در حریم يار، جانبازى کند
 تا نباشد از شهادت بى نصيب
 رفت در ميدان جانبازان، حبيب
 آن که رنج و غم، هماغوشش بود
 جوشن ايتار، تن پوشش بود
 جرعه نوش شهد عشق يار شد
 مست از آن رو طالبِ دیدار شد
 تير دشمن تا نشيند در برش
 مى گشود آغوش، زخم پيکرش
 شهدها نوشيد از دست طيب
 گشت قربانِ حبيبِ خود، حبيب



سفر عشق

سیدرضا مؤید

آفرینش ز غبار قدم توست، حسین
آسمان سایه‌نشین عَلم توست، حسین
کعبه و سعی و صفا، حِلّ و حرم، رکن و مقام
سفره‌ای از حرم محترم توست حسین
هر کجا عشق و کمال و عظمت دایره بست
نقطه دایره، نوک قلم توست حسین
نعمتی را که خداوند از آن می‌پرسد
دوستی تو یکی از نعم توست حسین
ذکر نام تو کنم در همه جا، چون گویند
هر کجا نام تو آید، حرم توست حسین
اشک روز و شب ما وقف تو، ای کشته عشق
گریه گر هست، سزاوار غم توست حسین
من نگریم به عزایت که بهشتم بدهند
ور بهشتم بدهند، از کرم توست حسین
جگرم پاره شد از داغ جگر گوشه تو
آن گل ناز، که سرو ارم توست حسین
راستی پشت تو را داغ ابالفصل شکست
شاهدم اشک تو و قدّ خم توست حسین
سفر عشق بنازم که در این راه خطیر
طفل شش ماهه تو همقدم توست حسین
بر سرافرازی اسلام و براندازی کفر
قهرمان، خواهر تو، هم‌قسم توست حسین
آیه کهف که خواندی خبر پیروزی است
سر بر نیزه بلندت، عَلم توست حسین

زهرای ثانی

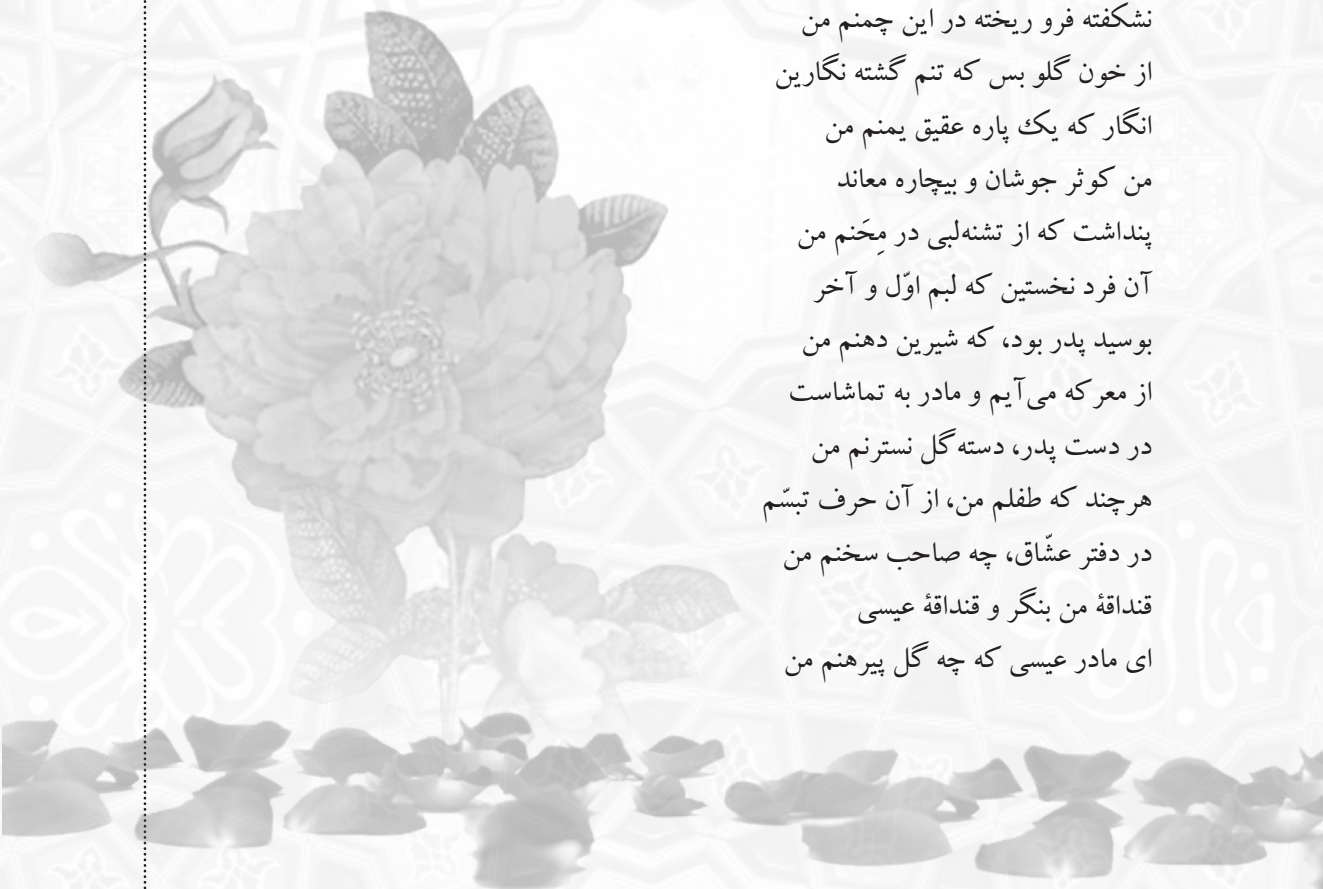
محمد قاسمی

من زینم که ثانی زهرای اطهرم
من زینم که محمل من بوده سنگرم
من زینم که مرجع تقلید عمر من
در عصمت و وقار و حیا بوده مادرم
آموزگار مدرسه عشقم و در آن
تدریس کرده‌ام به جهان، عشق دلبرم
چون پرورش به دامن زهرا گرفته‌ام
آموخت رسم عشق، رقیه به محضرم
باکی ز موج حادثه‌ها نیست در دلم
من خواهر حسین و ابالفصل حیدرم
هرگز اسیر در کف اعدا نگشته‌ام
زیرا اسیر زلف سیاه برادرم
دشمن کجا ربوده ز سر، معجز مرا؟
من دخت پاک حیدر و ناموس داورم
هر جا که بود ظلم و ستم، کردم انقلاب
تا دشمن حسین به زانو درآورم
از هم گسست رشته صبرم، چو روی نی
دیدم سر عزیز خدا را در برابرم

تبسم علی اصغر علیه السلام

مرتضی جام‌آبادی

هر چند علی اصغر شش ماهه، منم من
با مشت گره کرده خود، بت شکنم من
من هاشمی ام، مادرم از وقت ولادت
قنداقه نپوشانده مرا، در کفتم من
گر کرب و بلا گلشن گل‌های خدایی است
نشکفته فرو ریخته در این چمنم من
از خون گلو بس که تنم گشته نگارین
انگار که یک پاره عقیق یمنم من
من کوثر جوشان و بیچاره معاند
پنداشت که از تشنه‌لی در میختم من
آن فرد نخستین که لبم اول و آخر
بوسید پدر بود، که شیرین دهنم من
از معرکه می‌آیم و مادر به تماشاست
در دست پدر، دسته گل نسترنم من
هر چند که طفلم من، از آن حرف تبسم
در دفتر عشاق، چه صاحب سخنم من
قنداقه من بنگر و قنداقه عیسی
ای مادر عیسی که چه گل پیرهنم من



آشنای عشق

حسان

هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین
 جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
 آشنای عشق را بی آشنا گفتن خطاست
 در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین
 در هوای کوی وصلش بی قراران، بی شمار
 دل مگر گاه است و کهریا دارد حسین
 معجز قرآن جاویدان حسین بن علی است
 برترین اعجازها در کربلا دارد حسین
 خیمه گاهش کعبه و آب فرائش زمزم است
 قتلگاهی برتر از کوه منا دارد حسین
 شور شیرین غمش رمز بقای سردی است
 از سرشک دیدگان آب بقا دارد حسین
 تا شفا بخشد روان و جسم هر بیمار را
 در حریم وصل خود خاک شفا دارد حسین
 حرمت ذبح عظیم کربلا دارد «حسان»
 خون‌بهای هم‌چو ذات کبریا دارد حسین

صدای ماندگار

محمد رضا محمدی نیکو

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت
 یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت
 تا قیامت همه جا محشر کبرای تو باشد
 ای شب تار عدم، شام غریبان عزایت
 عطش و آتش و تنهایی و شمشیر و شهادت



خبری مختصر از حادثه کرب و بلایت
 همهرانت صفی از آینه بودند و خوش آن روز
 که درخشید خدا در همه آینه‌هایت
 کاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابالفضل
 می‌فشانیم سبک‌تر ز کفی آب، برایت
 از فراسوی ازل تا ابد، ای حلق بریده
 می‌رود دایره در دایره، پژواک صدایت

مهر کربلا

پ. نجاتی

از کودکی، به نام حسین آشنا شدم
 تا کم‌کمک به درد و غمش مبتلا شدم
 مادر نهاد بر لب من مهر کربلا
 تا وارث محبت خون خدا شدم
 شیرینی و طراوت این عشق ناب را
 از شیر او چشیدم و چون غنچه وا شدم
 تا دستِ درد، پیرهن عافیت درید
 با مرهم زیارت آقا دوا شدم
 پوشاند جامه سیّهم در عزای او
 تا از سیاهی دل، از آن پس رها شدم
 در هیأتی که پای به زنجیر عشق داشت
 هر سال، مثل فاطمه، صاحب عزا شدم
 مادر! تو را سپاس که با دست همت
 با برترین حماسه خاک آشنا شدم

رباعیات

استقامت زینب

پ. نجاتی

در عرصه عشق، راست قامت زینب
آینه صبر و اسقامت، زینب
قد قامت عشق از حسینش که شنید
از جان و دل آن که بست قامت، زینب

بصیر اصفهانی

سر سلسله مردم آزاد، حسین است
آن کس که در این ره سر و جان داد، حسین است
مردی که چو کوهی به بر تیشه بیداد
دامن به کمر بر زد و استاد، حسین است

وفای زینب

ابوالفضل آسمانی

تو قافله سالار وفایی، زینب
محبوبه ذات کبریایی، زینب
زهره به مدینه از علی کرد دفاع
تو فاطمه کرب و بلایی، زینب

سر سپردن

حبیب الله بخشوده

گفتم که سرت، گفت سپردیم به دوست
گفتم که دلت، گفت دلم همراه اوست
در خلوت خونین شفق پر زد و گفت
جان دادن و پیمان نشکستن، نیکوست

نماز شکسته

محمد علی مردانی

بشکسته دلی می خواند نماز
در سلسله، دست بسته می خواند نماز
تا قامت دین خم نشود، روح نماز
با قامت خم، نشسته می خواند نماز

کعبه کربلا

محمد رنجبر

در عشق، به دوست اقتدا کرد حسین
در ظهر بلا، نماز ادا کرد حسین
هر چند که دور بود از کعبه، ولی
در کرب و بلا سعی و صفا کرد حسین

